

نشریه ادب و زبان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره ۲۹ (پیاپی ۲۶) بهار ۹۰

نامگونه‌های عوام در شعر فارسی

(گرانان، گران باران، گران جانان)* (علمی - پژوهشی)

دکتر داریوش کاظمی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمان

چکیده

در آثار ادبی فارسی، مردم و عوام متفاوتند. در این آثار مردم معنای مثبت انسان‌ها و عوام مردمان نادان و گاه آزار رسان هستند. نامگونه عنوانی است که در این مقاله برای شبه‌نام‌های برساخته توسط شاعران عارف که برای مخالفانشان به کار می‌رفته، انتخاب شده است. آثار ادبی که محل بروز اندیشه‌های عرفانی است، مملو از این نامگونه‌هاست. در پژوهش اصلی نزدیک به یک صد و بیست عنوان از این نامگونه‌ها از متون ادبی شناسایی، جمع آوری و به صورت فرهنگ تدوین شده است. در این مقاله سه نامگونه «گرانان، گران باران و گران جانان» مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در سه نامگونه فوق مردمان بدخلق و خودخواه، تن‌پرست و کاهل، ریاکار و دنیا‌گرای، مردم آزار و ستمگر، سودجو و زرپرست، متبلور شده‌اند. مطالعه این نامگونه‌ها راه را برای شناخت هرچه بهتر و بیشتر مفاهیم ادبی فارسی و جوامع پیشین هموار می‌سازد.

کلید واژه‌ها: ادبیات، عرفان، عوام، نامگونه. گرانان، گران باران، گران جانان

مقدمه

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۹۰/۴/۱۱

* تاریخ ارسال مقاله: ۹۰/۳/۱

آدرس ایمیل نویسنده:

در ادبیات فارسی خدمت به خلق و مردم گرایی بسیار ستوده شده است. در این آثار - که محل بروز اندیشه‌های عرفانی است - میان «مردم» که از آن نوع بشر را مورد نظر دارند و «عوام» که بی‌خردان نا آگاه و مردم آزارند، تفاوت قائل شده‌اند.

هر که اندر جهان ستم جویند دد و دیوان آدمی رویند

(سنایی، ۱۳۹۰: ۵۴۹)

«در آثار بازمانده فرهنگی و ادبی هیچ ملتی، این همه سفارش برای راحت رساندن و دستگیری کردن از افتادگان و زیر دستان دیده نمی‌شود. شاید این سفارش‌ها به سبب بیدادگری‌های موجود در جامعه بوده است، زیرا اگر ستم و نابرابری‌های ظالمانه ستمگران نمی‌بود، هر آینه هرگز موجبی پیدا نمی‌شد که عارفان این همه در مورد بشر دوستی و بی‌آزاری پافشاری داشته باشند. این عوام ناآگاه در این گذرگاه دنیا، همسفران خویش را می‌آزارند و اسباب رنج و عذاب آنها را فراهم می‌آورند. و بدین روی با آزرده و رنجاندن دیگران، مال و منال دنیایی را برای خود فراهم می‌کنند.» (برومند سعید، ۱۳۷۴: ۲۰۵).

بنابراین «عوام» با «مردم» متفاوتند و عارفان پدید آور آثار فارسی، خود را خدمتگزاران خلق می‌خوانند، مردم گرایی را افتخار خود می‌دانند و آزار مردمان را گناهی نابخشودنی به حساب می‌آورند. دکتر جواد برومند سعید در مقاله ارزشمند «مردم گرایی در عرفان» به طور مفصل به این موضوع پرداخته است که مختصراً در این محل به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنیم و علاقه مندان به این موضوع را به مطالعه آن مقاله ارجاع می‌دهیم.

تا چند از این خلق خدا آزرده زین عالم فانی چه توانی بردن

ای بر فلک از کبر کشیده گردن آخر نه خدایی بنخواهی مردن؟

(رباعیات اوحد الدین کرمانی: ۲۶۰)

یک گروه از کریم طبعی خویش مردمی را به جان خریدارند

ور چه از مردمان به آزارند مردمان را به خیره نازارند

(ناصر خسرو ص ۱۲۶)

تا در این خرقه ایم از کس ما هم نرنجیم و هم نرنجانیم

(دیوان مولانا ج ۲: ۱۵۹)

چرخ از برای خدمت مردم ستاده است خوشحال هر که در پی خدمت افتاده است

(دیوان شاه داعی شیرازی ج ۲: ۱۰۰)

بد اختر تر از مردم آزار نیست که روز مصیبت کسش یار نیست

*

عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسیح و سجاده و دلخ نیست

*

من آن مورم که در پایم بمالند نه زنیورم که از نیشم بنالند

کجا خود شکر این نعمت گزارم که زور مردم آزاری ندارم

*

این پنج روزه مهلت ایام آدمی آزار مردمان نکند جز مغفلی

(کلیات سعدی: ۱۳۳، ۲۰۲، ۲۴۲، ۳۳۷)

سعدی هنر نه پنجه مردم شکستن است مردی درست باشی اگر نفس بشکنی

(کلیات سعدی: ۶۹۳ ۲)

آزار کسان طلب مکن بی سببی هان تا نکنند یاری زبیری

چندین چه کنی تکیه بر آن مال و جمال کو نیست شود یا به تبی یا به شبی

(نزهت المجالس: ۱۱۵)

من از بازوی خود دارم بسی شکر که زور مردم آزاری ندارم

دیوان حافظ

آزردن خلق کافری پنـدارم وز خلق جهان همین طلب می دارم

می کوشم تا ز من نیازدارد کس تدبیر چیست تا ز کس نیازدارم

(بابا افضل: ۱۳۶)

اعتماد مردمی بر مردمان دیده نیست از چه رو نامردمی وین مردم آزاری چرا

(دیوان لامع: ۱۱۹)

مباش از خیرگی چون مار و کژدم که نبود از تو جز آزار مردم

(دیوان شاه نعمت الله ولی: ۸۱۰)

می بخور منبر بسوزان آتش اندر خرقة زن ساکن میخانه باش و مردم آزاری مکن

(همای اصفهانی به نقل از لغت نامه دهخدا)

(شواهد فوق از مقاله مردم گرایی در عرفان اثر دکتر جواد برومند سعید نقل شده است) به همین سبب در ادبیات فارسی، به ویژه شعر، این مردم آزاران آدمی روی دیو صفت را "عوام" و اهل عرفان را که بی آزار و یاری رسان هستند، «خواص» می نامند. در تحقیقی که پیش از این توسط نگارنده صورت پذیرفته است، نزدیک به دویست و هفتاد نام برای خواص که از آنها به عنوان «نامواره» یاد کرده ایم، شناسایی و مورد بررسی قرار گرفته اند. (کاظمی، ۱۳۹۰) اما در مقاله پیش رو به نام‌های صفت گونه و لقب مانند «عوام» پرداخته می شود که عنوان «نامگونه» را برای آنها انتخاب نموده ایم.

نامگونه‌ها نیز در طرح پژوهشی نگارنده، بررسی و مورد پژوهش قرار گرفته و نزدیک به یک صد و بیست نامگونه شناسایی شده است. در این مقاله نامگونه‌های «گرانان» «گرانباران» و «گران جانان» مورد بررسی قرار می گیرد که مورد اول به صورت جمع و بقیه با «بار» و «جان» ترکیب و جمع بسته شده اند. جزء اول این ترکیب‌ها «گران» است که در معناهای مختلفی در زبان فارسی کاربرد دارد و «گرانی» در لغت نامه دهخدا علاوه بر معانی دیگر، «تکبر و خودخواهی» نیز معنی شده است. در آثار ادبی همین معنی با وسعت بیشتری همچون بدخلق و حریص و حسود و عبوس، خسیس و وابسته و دارای تعلق و کسل نیز نمود پیدا می کند:

سبکی شادی جان است و گرانی غم دل بفروشم غم دل باز خرم شادی جان

(معزی، ۱۳۶۲: ۵۹۴)

به شمشیر عشقم سبکتر بکش

که گر زنده مان گرانی کنم

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۶۲: ۲۹۵)

ماه من گفتمی که جان ده می دهم

عاشقم آخر گرانی چون کنم

(امیر خسرو دهلوی، ۱۳۸۰: ۶۲۴)

چون حریص و حسود و دو رویند

به گرانی به یکدگر پویند

(سنایی، ۱۳۵۹: ۲۹۰)

هر که بی او زندگانی می کند

گر نمی میرد گرانی می کند

(سعدی: ۴۹۹)

چون گرانی به پیش شمع آید

خیز و اندر میان جمع بکش

(سعدی: ۱۳۲)

در حضور ما نمی گنجد گرانی جز قدح راستی ما از حضور این گران آسوده ایم

(سلمان ساوجی: ۳۷۴)

مجلس خاص است اگر «شاهی» گرانی می کند اهل صحبت نیست گو تا درد سر بیرون رود

(امیر شاهی سبزواری، ۱۳۴۸: ۲۶)

سبک روحی چو رنگ عاشقان دارد غبار من همه گر زر شوم بر خویش نپسندم گرانی را

(بیدل دهلوی: ۱۰۰)

سوهان مرگ نیز علاجش نمی کند پایی که از گرانی جان در سلاسل است

*

جان ز قرب جسم در رفتن گرانی می کند هر که با کاهل رفیق راه شد کاهل شود

(صائب، ۱۳۶۶: ۹۴۱، ۱۳۰۳)

اکنون کاربردهای مختلف سه نامگونه فوق را بررسی می کنیم:

گرانان

گرانان آزار رسان هستند

آزار رسانی و نیش زدن کار گرانان است. عارفان را آزار گرانان، بار خاطری همیشگی است.

چشم زخمی ز گرانان جهان گر نرسد خطر از سنگ ندارد دل آینه ما

*

گوشه گیران را مسلم کی گذارد روزگار از گرانان می کشد آزار عنقا بیشتر

*

در گرانان نشتر آزار را تاثیر نیست ورنه نیش از زخم ما بسیار مرهم خورده است

(همان: ۲۷۸، ۵۷۶، ۲۲۲۱)

دوری جستن از گرانان

گرانان مردمانی هستند که نمی‌توان رازهای مربوط به جانان را با آنان در میان گذاشت. مجلس عارفان جای حضور گرانان نیست. از همنشینی با گرانان باید دوری جست. قصه یار سبک روح نگفتم به گرانان که چنین حال نشاید که بگویند به آنان (اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۶۲: ۳۱۲)

من و هم صحبتی اهل ریا دورم باد از گرانان جهان رطل گران ما را بس (حافظ: ۱۴۲)

در گذار سیل بودم داشتم تا خانه‌ای از گرانان ترک خان و مان پناهی شد مرا *

خوش است دفع گرانان به هر روش باشد ملال نیست ز سرگشتگی فلاخن را *

نمی‌توان ز گرانان به گوشه‌گیری رست که کوه بر دل عنقا ز قاف تا قاف است *

بگریز در خدا ز گرانان که کعبه را اندیشه از تسلط اصحاب فیل نیست *

از گرانان هر که چون عنقا گرانجانی کشید بار کوه قاف بتواند به آسانی کشید *

مرا ز قرب گرانان همین کفایت بس که کوه قاف سبک شد به دل چو عنقایم *

از صحبت گرانان در زیر سنگ بودم جز گوشه دل خود در هر کجا نشستم *

از سبک‌روان نیاید با گرانان ساختن چون تواند کشتی خالی به لنگر تاختن *

دیدن روی گرانان تیرگی می‌آورد چند روزی همچو نرگس چشم روشن بر زمین *

(صائب، ۱۳۶۶: ۷۰، ۳۱۴، ۸۳۵، ۱۰۱۱، ۱۳۵۴، ۲۷۹۴، ۲۸۸۰، ۲۹۰۹، ۳۰۰۱)

خیال قرب گرانان دلم گران دارد چو جای دیدن ایشان و کلفت صحبت

(فیض کاشانی ج ۱، ۱۳۷۱: ۱۸۰)

سبک بر خیز زین هنگامه غالب چه آویزی بدین مثنی گرانان

(غالب دهلوی، ۱۳۷۶: ۱۴۴)

مدارا با گرانان

یکی از شیوه‌های عارفان، مدارا با گرانان است و آن را نشان عاقلی می‌دانند چرا که گاه چاره‌ای جز حضور آنان نمی‌یابند. شاید یکی از آزمون‌های مهم سالک، تحمل گرانان باشد و بتواند راه تکامل را برایشان هموار سازد.

مجلس آزادگان را از گرانان چاره نیست هین که آمد خام دیگر دیگ دیگر بر نهید

(سنایی: ۱۸۱)

پاک طینت با گرانان سازگاری می‌کند آب آهنگ جدایی هرگز از آهن نکرد

*

با گرانان سازگاری و مدارا عاقلی است چون به زنجیر جنون می‌سازم ار دیوانه‌ام

(کلیم کاشانی، ۱۳۶۹: ۳۴۰، ۴۸۹)

با گرانان صائب از راه سبک روحی در آی بیشتر از چوب می‌دارد در سنگین کلید

*

مدارا با گرانان کن که عیسی از سبک روحی اگر بر آسمان رفته است بی سوزن نمی‌باشد

*

سبک از یاد گرانان جهان می‌گردد کوه قافی که مرا هست چون عنقا در پیش

*

از گرانان جهان قاف سبک روح تر است نکشم رخت به سر منزل عنقا چه کنم

(صائب، ۱۳۶۶: ۱۳۵۸، ۱۵۱۷، ۲۴۰۶، ۲۷۳۹)

گرانان، عوامان مانده در خواب

گرانان مردمان بیهوده خوان و در خواب غفلت مانده‌ای هستند. از خواب جهل بدین سادگی بیدار نخواهند شد و از دریایی که در آن غوطه‌ور شده‌اند به ساحل نجات نمی‌رسند. کشش منزل به آنان اجازه خروج از آن و پیوستن به کاروان تکامل را نمی‌دهد.

دلم را زین گرانان چه وزین بیهوده خوانان چه مرا از پاسبانان چه که بیدار خراباتم
(اوحدی مراغه ای، ۱۳۶۲: ۲۶۳)

*

اگر مرگ نبود که بازت رهد ز درس گرانان و درس گرانی
(سنایی: ۶۷۷)

چرا در بزم خلوت بی گرانان دل ما عیش را از سر نگیرد

*

کاروان بس گران آهنگ کرد هین سبکتر ای گرانان الرحیل
(دیوان مولوی ج ۲: ۱۷۵، ج ۳: ۱۵۳)

می شوند از زود رفتن ها گرانان خوشگوار نیست از سیل بهاران شکوه ای چون پل مرا

*

آتش و پنبه است با هم صحبت سنگین دلان با گرانان پله میزان گردون مایل است

*

پای خوابیده به فریاد نگردد بیدار شورش صبح قیامت به گرانان چه کند

*

گرانان را کشد منزل به خود بیش از سبکباران که پیش از بال تیر آید به آغوش نشان پیکان

*

بر گرانان مشکل است از بحر بیرون آمدن ورنه خس از هر کف بی مغز دارد ساحلی

*

بهار مایه غفلت بود گرانان را شکوفه پنبه گوش است باغبانان را

(دیوان صائب، ۱۳۶۶: ۸۲، ۵۱۶، ۱۷۱۰، ۳۰۰۴، ۳۲۷۱)

با گرانان در نمی آید سبکرو حست عشق آشنایی آتش او پنبه منصور بود

(کلیم کاشانی، ۱۳۶۹: ۲۷۰)

برخیز که عشق از گرانان سیر است در تاز که پروانه در این صف شیر است

(نظیری نیشابوری، ۱۳۷۹: ۵۳۵)

گرانی شیوه زاهدان ریایی است

زاهدان خشک صومعه گرای نیز از همین عوامان و گرانان هستند و عارفان، آرزومند
رهایی از تیر طعنه های آنان می باشند.

تا کی ز زهد خشک گرانان صومعه خود را سبک کنیم و دل از غصه وا کنیم

(فیض کاشانی ج ۳، ۱۳۷۱: ۱۰۲۱)

ماه گرانان برفت روز ظریفان رسید جای عواشر نماند عشرت را ساز کن

(قوامی رازی، ۱۳۳۴: ۶۱)

گران باران

گران باری

در این مقوله ابتدا لازم است به اصطلاح گرانباری نگاهی بیندازیم. در لغت نامه دهخدا
ذیل واژه گرانباری آمده است: «(حامص مرکب) سنگینی. ثقیل بودن، صدمت، زحمت،
رنج.» در متون ادبی فارسی گرانباری به معانی دنیا گرایی، ستم پیشگی، کاهل بودن در مسیر
تکامل، غفلت و افسردگی آمده است؛ ازین قرار:

چه آزادند درویشان ز آسیب گران باری چه محتاجند سلطانان به اسباب جهان بانی

(خاقانی، ۱۳۳۸: ۴۱۴)

رقیبا گردنت با رگران را بر نمی تابد تو از خون مسلمانان گران باری مکن گردن

(امیر خسرو دهلوی، ۱۳۸۰: ۶۸۲)

چو قارون از گران باری فرو رفتیم به خاک اما چو عیسی گردهی بارم سرم بر آسمان سایه

(اوحدی مراغه ای، ۱۳۶۲: ۷۳)

از گران باری این قافله ها هیچ مپرس کوه یک ناله ما بر همه اعضا برداشت

*

گر همه گوهر بود نومیدی است افسردگی از گران باری مبادا کشتیم لنگر شود

(بیدل دهلوی: ۳۵۱، ۵۱۷)

با گران باری در این تن پای تا سر غفلتی رفته ای لاشه جان در میان گل به خواب

(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۷۰)

سری را کاگهی دادند از این سر گران باری افسر بر نتابد

(خاقانی، ۱۳۳۸: ۵۷۶)

نیستت صائب بر حریمان جمع سیم و زر گران از گران باری غباری بر دل حمال نیست

*

صدف به خاک نشسته است از گران باری حباب تاج سر بحر از سبکباری است

(صائب، ۱۳۶۶: ۶۵۰، ۸۶۸)

گران باران، خودپسند و خودخواه

عوام خودپسند و خودگرایی، زیر بار سنگینِ منیت و مال و جاه پرستی قرار دارند و باری از دوش و دل کسی بر نمی‌دارند. دنیا از خیل این گرانباران آکنده است، مردمانی که فقط به فکر خویشتن و در اندیشه اندوختن سیم و زر اند.

گوش تا گوش زمین پر ز گران باران است هیچ کس نیست که باری زدلی بر دارد

(همان: ۱۲۹)

دوری جستن از گران باران

عارفان راستین با گران باران همنشینی نمی‌کنند چرا که مصاحبت با آنان روح را خسته و آینه جان را مکدر می‌سازد. ازین روی نسیم پیرهن که سبک بار است با کاروانیان گران بار نمی‌سازد. راه عارفان، چستی و سبکباری و رهایی و آزادگی نشان آنهاست.

چون گران باران به سختی می‌روند هم سبک باری و چستی خوش تر است

(سعدی: ۷۸۶)

سبک روحان نمی‌سازند صائب با گران باران که می‌آید نسیم پیرهن از کاروان بیرون کند از رحم سبک دوش گران باران را ورنه درویش نباشد به توانگر محتاج

(صائب، ۱۳۶۶: ۱۱۱۰، ۳۰۳۴)

گران باران، کاهل در طی مسیر معرفت

راه عرفان و گذشتن از مسیر سخت و صعب شناخت، کار گران باران نیست. تنها بارها کردن هر آنچه که اندوخته‌ای می‌توان خود را سبک بار کرد و این راه را طی نمود. عبور از این راه با بار گران جز رنج و اندوه حاصلی ندارد.

راه باریک عدم راه گران باران نیست هر چه داری همه انداخته می‌باید رفت

*

رهنوردی بر گران باران منت مشکل است ابر می گردد به لنگر از سر دریا بلند

*

خانه بر دوشان ز طوف کعبه بر گردیده اند خیمه خود تا گران باران به صحرا می زنند

*

راه باریک فنا راه گران باران نیست سوزنی را نتوانست که عیسی ببرد

*

از علایق بیشتر کلفت گران باران کشند زحمت خارست بر پای سبک رفتار کم

*

بر تو از کوه گنه رفتن ز دنیا مشکل است بر گران باران ره هموار می باشد گران

*

(همان: ۸۰۸، ۱۲۶۵، ۱۲۶۸، ۱۶۱۲، ۲۶۰۴، ۲۸۹۸)

حقارت گرانباران

از دید عارفان گرانباران مردمانی حقیر و قابل دلسوزی اند. آنان حمالان بارکشی هستند که تنها مرگ، بار گران تعلق را از دوش آنان بر می دارد. عارفان سبکبار چون صبح جان می بازند و بر غرور کامگاران گرانبار خنده می زنند.

نیند آزادگان غافل ز احوال گران باران ثمر سرو صنوبر غیر بار دل نمی دارد

*

اجل بار گران باران دنیا را سبک سازد بود در خواب اگر آسایشی حمال می بیند

*

سبکی کشتی نوح است گران باران را کف دریا حذر از موج طوفان چه کند

*

از زمین برخاستن چشم از زمین داران مدار راست گردیدن توقع زین گران باران مدار

*

خنده بر حال گران باران دنیا می زنم از سبک باری چو کف بر قلب دریا می زنم

*

هر که دارد صائب از حال گران باران خبر با گران جانان سبک روحانه می گوید سخن

(همان: ۱۴۴۲، ۱۵۳۹، ۱۷۱۰، ۲۲۰۱، ۲۶۰۷، ۲۹۲۶)

تفقد تو تدارک پذیر نیست که نیست ز ممکنات، سبک باری گران باران
(محتشم کاشانی، ۱۳۷۹: ۲۳۲)

گران جانان

گران جانی

در لغت نامه دهخدا ذیل واژه «گران جان» آمده است: «کنایه از مردم سخت جان. (برهان) (آندراج) (انجمن آرا). بسیار مقاومت کننده در برابر چیزی.» و در خصوص گران جانی چنین نوشته شده: «حامص مرکب (سستی و کاهلی). غیاث، آندراج... پوست کلفتی. مقاومت. استقامت. || بخل. امساک. لثامت. || ثقیل بودن. سنگین بودن در معاشرت. ضد سبک روح. سخت جانی رجوع به گران جان شود.» اما در متون مورد مطالعه ما گران جانی علاوه بر موارد فوق، معنای اختصاصی نیز دارد که از این قرار است: خود پسندی و خودخواهی، خسیسی و طماعی، بدخلقی، پایبندی به علایق مادی.

دلا از جان روان بگذرا گرجویای جانانی که واماندن به جان ازدوست باشد بس گران جانی
(منصور حلاج، ۱۳۶۵: ۱۸۲)

مرگ جانش همی به جو نخرد از چسته از غایت گران جانی
(انوری، ۱۳۴۷: ۳۷۵)

نگردد گرد دینداران غرور نفس ایرا سبکدل کی کشد هر گز دمی بار گران جانی
(سنایی: ۶۷۸)

طرب سرای وزیر است ساقیا بگذر که غیر جام می آنجا کند گران جانی
(حافظ: ۲۸۸)

به حسن خلق توان رستن از گران جانی ز بوی عود سبک روح ساز مجمر را
*

از گران جانی تو در بند علایق مانده ای پیش آتش این نیستان کوچه راهی بیش نیست
*

وادی عشق نگرده به گران جانی قطع قدم اول این راه سفر در وطن است

زاهد خشک درین حلقه اگر پای نهد با گران جانی ذاتی به هوس می رقصد

(صائب، ۱۳۶۶: ۲۹۴، ۶۳۲، ۷۴۲، ۱۶۷۹)

صحبت آینه طبعان به دمی تیره شود در چنین بزمگهی جای گران جانی نیست

(نظیری، ۱۳۷۹: ۷۷)

ز خارا قیر می جوشاند اندوه گران جانی عرق می آرد آن باری که بردوش درنگ افتد

*

گران جانی مکن تا ننگ خفت کم کشد همت که هر کس مدتی یک جا نشیند لنگ برخیزد

*

به مرگ نیز همان حب جاه خلق بجاست مگر هما برد از استخوان گران جانی

(بیدل : ۲۳۳، ۴۸۶، ۱۱۲۹)

جان دادم و داغم که پس از من ز که خواهی خجلت ز گران جانی اغیار کشیدن

(غالب، ۱۳۷۶: ۱۳۹)

چشمه های پل این آب ز موج خطر است با گران جانی از این پل نتوانی رفتن

(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۳۳۹)

در آثار عرفانی برای گران جانان صفاتی برشمرده اند که از این قرار است :

گران جانان مردمان وابسته به دنیا

گران جانان مردمان وامانده در آب و گل تن هستند که چشم وصال به وادی قدس را ندارند. ترس دایمی آنها مردن و رفتن از این دنیا است، در مقابل عارف سبک روح از بودن در این زندان پرتشویش دنیا می ترسد و مسیر تاریکی را که گران جانان با نفی و لا در آن مانده اند، با استثنا و ترک تعلق طی می کند.

گران جانان "لا" مردند در ظلمات تاریکی به سر بردند این ره را سبک روحان به استثنا

(قاسم انوار، ۱۳۳۷: ۷)

کشند آزادگان وادی قدس انتظارم را وداعی ای گران جانان آب و گل که من رفتم

(حزین لاهیجی، ۱۳۶۲: ۲۶۹۳)

به عنوانی که می ترسند از رفتن گران جانان من از بودن درین زندان پر تشویش می ترسم

*

تلاش مسند عزت ندارم چون گران جانان عزیزم هر کجا چون سایه بال هما افتسم

*

در خطرگاهی که با کبک است هم پرواز کوه ما گران جانان به فکر خانمان افتاده ایم

*

رزق خاک تیره سازد آب را استادگی چون گران جانان مکن زنهار لنگر بر زمین

(صائب، ۱۳۶۶: ۲۶۹۳، ۲۶۶۰، ۲۶۲۹، ۲۹۹۹)

گران جانان بخیلان زرپرست

حشر گران جانان با قارون در خاک است و جایشان در وحدت سرای یار نیست. آنان مردمان بخیلی هستند که نیم قطره به زور بیشتر هم از خود جدا نمی سازند تا چه رسد به فدا کردن جان در راه رسیدن به جانان. آنها آن چنان در طلب رزق می گردند که در مثل، آسیا در گردش به آنان نمی رسد.

فدای تو چو نکردند جان گران جانان به هر بها که ترا می خرنند ارزانی

(سیف فرغانی ج ۳، ۱۳۴۱: ۲۲۸)

برگران جانان دم تیغ است چون پشت کمان برسبک روحان نگاه کج کم ازشمشیر نیست

*

زود باشد حشرشان در خاک با قارون شود این گران جانان که سیم و زر به روی هم نهند

*

مکن استادگی در بیع یوسف چون گران جانان که در مصر این متاع ناروا بازارها دارد

*

فغان که در طلب رزق این گران جانان ز حرص فرصت گشتن به آسیا ندهند

*

چنان چکیده بخلند این گران جانان که نیم قطره به ابرام بیشتر ندهند

(صائب، ۱۳۶۶: ۶۳۹، ۱۲۷۷، ۱۴۱۵، ۱۹۰۴، ۱۹۰۴)

گران جانان غافل از سبکباری

گران جانان چون دُرد در ته خم هستی باقی مانده و هرگز به اعلیٰ علین، عروج
نخواهند کرد. آنان روح لطف هستی را در نمی‌یابند.

هرگز گران جانان بود چون دُرد در پایان بود آنگه رود بالای خم کان دُرد او یابد صفا

*

برآمد آفتاب جان که خیزید ای گران جانان که گر بر کوه برتابم کمین ذرات من گردد

(مولوی ج ۱: ۲۱، ج ۲: ۲۲)

در چنین وقتی که خون فیض گسترده است صبح چون گران جانان ز جای خودنجنیدن چرا

*

از سبکباری گران جانان دنیا غافلند ورنه ذوق باختن بسیار بیش از بردن است

*

نمی‌دانم چه خواهد بود احوال گران جانان که تنهایی در آن وحدت سرا تنها نمی‌گنجد

*

دو روزی بیش جان سنگینی تن بر نمی‌دارد گرانی از گران جانان فلاخن بر نمی‌دارد

*

گران تر شد ز باد صبح خواب این گران جانان به سیلاب فنا از جا مگر این کاروان خیزد

(صائب، ۱۳۶۶: ۲۵، ۵۳۵، ۱۳۶۹، ۱۴۴۱، ۱۴۷۸)

گران جانان مردمان آزار رسان و بی انصاف

آزار مردمان و عارفان و دشوارسازی کار دیگران، کار گران جانان است. آنان همچون مار
بر گنج دنیا خوابیده و رنج مردمان را پیشه خود ساخته و طاعت الهی را نیز فراموش کرده‌اند.

فریاد ز دست آن گران جانان بی عافیه زاهدان و بی نوران

(سنایی: ۴۳۵)

با خیل گران جانان بنشسته‌ای و یک دم عطار سبک دل را خرم نکنی دانم

(عطار، ۱۳۷۴: ۴۵۰)

فریاد رس ای جانان ما را ز گران جانان ای از عدمی ما را در چرخ در آورده

(مولوی ج ۵: ۱۱۶)

آیانم و هموارم آسان کن دشوارم مانند گران جانان دشوار نمی‌باشم
 (فیض کاشانی ج ۲، ۱۳۷۱: ۹۲۳)

وحشت من از گران جانان تن پرور بجاست چون به پای خود توان در زندگی درگور رفت
 *

می‌کند روی زمین را از گران جانان سبک خون من زینسان که آن تیغ جفا را گرم کرد
 *

از گران جانان سبک روحی که کلفت می‌کشد با سبک روحان نمی‌باید گران جانی کند
 *

می‌کند یاد گران جانان سبک چون برگ کاه قاف اگر گاهی گرانی بر دل عنقا کند
 *

از گران جانان چو کوه قاف ایمن نیستند اهل وحشت گر به زیر بال عنقا می‌روند
 *

از گران جانان سبک روحان گرانی می‌کشند چون سبواز می‌تهی گردد گرانتز می‌شود
 *

به مصرف جنگ دارد نقد احسان گران جانان حضور گنج را یا مار یا ویرانه‌ای دارد
 *

فغان ز پله انصاف این گران جانان که کوه درد مرا برگ کاه می‌گیرند
 *

چون نگرده استخوان در پیکر من توتیا سال‌ها شد کز گران جانان گرانی می‌کشم
 *

از گران جانان چو کوه قاف ایمن نیستم گر نهان از دیده‌ها در خلوت عنقا شوم
 *

از گران جانان به چوگان گوی سبقت بردن است قامت خود خم به فرمان الهی ساختن
 (صائب، ۱۳۶۶: ۶۸۲، ۱۱۶۹، ۱۲۴۶، ۱۲۳۳، ۱۲۷۴، ۱۳۱۸، ۱۴۳۰، ۱۸۸۶، ۲۶۰۱، ۲۹۱۳)

چشم تعظیم از گران جانان این محفل مدار کوفتن گردد عصا کز سنگ برخیزد شرار
 (بیدل: ۷۰۳)

دوری جستن از گران جانان

همنشینی با گران جانان خواست عارف نیست چرا که گران جانی آنان، دامن عارف را نیز خواهد گرفت. اما گاه عارفان ناچار از تحمل آنها هستند. گران جانان را در بزم عارفان جایی نیست. جدایی از گران جانان لذت بخش است و در وحشت سرای دنیا عارف همین که به خاطر حضور گران جانان می تواند هستی را بدرود بگوید، شادمان است.

ساقی می جانان بگذر ز گران جانان دزدیده ز رهبانان آهسته کسه سرمستم

(مولوی ج ۳: ۲۱۰)

*

از ته دیوار آسان است بیرون آمدن دامن از دست گران جانان کشیدن مشکل است

*

از ملاقات گران جانان درین وحشت سرا سود ما این بس که ترک زندگی آسان شده است

*

با گران جانان عالم تازه رو بر می خوریم صبر ما در پله خود کمتر از ایوب نیست

*

بزم روشن گهران جای گران جانان نیست ابر تا گشت گران از سر دریا برخاست

*

بیر ز مردم غافل که این گران جانان گران رکاب تر از سنگ می نمایند

*

گلیم خود برآر از آب صائب ترا با این گران جانان چه کارست

*

دامن آنها کز گران جانان دنیا می کشند بار کوه قاف آسان همچو عنقا می کشند

*

نلرزد بی جگر از تیغ لنگر دار چندان که از قرب گران جانان دل فرزانه می لرزد

*

گوارا می شوند از وسعت مشرب گران جانان که کشتی های سنگین بار بر دریا نمی باشد

*

جدایی از گران جانان دنیا لذتی دارد که کوه قاف را بر خود گران عنقا نمی داند

بهرتر از دیدن سیمای گران جانان است بند بند من اگر در ته ساطور بود

*

ز بس ترسیده چشم صائب از قرب گران جانان نسیم مصر اگر آید در بیت الحزن بندم

*

از گران جانان جدایی قابل افسوس نیست در فراق سنگ افغان چون فلاخن بر میار

*

سازگاری با گران جانان نمی آید زمن نرم بر خود سنگ را چون مومیایی چون کنم

*

بر سبک روحان گران نبود به پا برخاستن بر گران جانان بود مشکل زجا برخاستن

*

با سبک روحان گران جانان نگیرند الفتی هست در جیب مسیحا چشم سوزن بر زمین

*

زین گران جانان که کوه قاف از ایشان شد سبک وقت آن کس خوش که چون عنقا کند پهلو تهی
(صائب، ۱۳۶۶: ۵۲۷، ۵۷۷، ۶۲۸، ۷۰۵، ۸۱۴، ۱۰۹۳، ۱۲۳۱، ۱۴۷۰، ۱۵۱۴، ۱۵۲۹،

۱۷۱۸، ۱۸۰۹، ۲۲۱۶، ۲۶۱۶، ۲۹۱۵، ۳۰۰۱، ۳۲۸۴)

پشیمان می شوی از ناز بگذر زین گران جانان دل از دلدادگان جوی و قرار بی قراران بر

(غالب دهلوی، ۱۳۷۶: ۹۹)

گران جانان کاهل و تن پرور

گران جانان مردم تن پرور و کاهلی هستند که ظاهراً توکل را پیشه خود ساخته اما در
حقیقت تنبلی و دست درازی به مال مردم را برگزیده‌اند.

مکن از کسب دست خویش کوتاه چون گران جانان منه بر کاهلی زنهار بنیاد توکل را

*

از گران جانان کاهل جسم دارد شکوه‌ها پای خواب آلود دامان را به فریاد آورد

*

گذشت قافله فیض و ما گران جانان نشسته‌ایم که باد بهار بر خیزد

*

در برون رفتن ز بزم زندگی کاهل مشو نیستی خضر از گران جانان این محفل مشو
(صائب، ۱۳۶۶: ۱۹۶، ۱۱۷۳، ۱۸۳۸، ۳۱۵۲)

عمامه های گران بر سر گران جانان چون کوه بر سر کوهی است در دل الفت
(فیض کاشانی ج ۱، ۱۳۷۱: ۱۸۰)

گران جانان، گران گوش و گران خواب

گران جانان را همشینی با سبک باران و عارفان سودمند نیست. نصیحت در آنان تاثیری
ندارد. گوششان کراست و در خواب غفلت مانده اند.

نیست در طبع گران جانان نصیحت را اثر شور محشر بر نیانگیزد ره خوابیده را
*

از گران جانان گرانی می برد فریاد ما کوه را کبک سبک رفتار می سازیم ما
*

گردد از شور فغان خواب گران جانان سبک خواب ما را کرد سنگین گردش این آسیا
*

سبک روحی توقع هر که دارد زین گران جانان ز کوه آهنین صائب سبک باری طمع دارد
*

از ناله ما جستند از خواب گران جانان بیداری دل ها را افسانه چنین بایند
*

شور محشر گر چه می ریزد نمک در چشم خواب بر گران جانان غفلت می شود افسانه ای
(صائب، ۱۳۶۶: ۱۰۷، ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۴۲۳، ۲۱۸۱، ۳۲۴۴)

گران جانان غیر قابل اعتمادند

عوام گران جان غیر قابل اعتمادند و رازهای مگو را نمی توان با آنان در میان گذاشت و
نصایح را نیز باید سبک روحانه به آنان گفت، مبادا دشمنی شان خطر ساز گردد.

نهانی رازهای عشق را شادم که در مجلس ندیدم چون سبک روحی نهفتم از گران جانان
(طیب اصفهانی : ۱۴۱)

این گران جانان سزوار سبک باری نیند ورنه از یک ناله از خود می رهانم خلق را
*

هر که دارد صائب از حال گران جانان خبر با گران جانان سبک روحانه می گوید سخن
(صائب، ۱۳۶۶: ۵۳، ۲۹۲۶)

کند پند ملایم در گرانجانان اثر بهتر که با گوش گران باشد سخن آهسته تر بهتر

*

با گران جانان به جز نرمی ندارم چاره‌ای سرمه می‌گردم ز ضعف از کار افتد بر سرم
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۲۶۰، ۳۱۷)

دنیا جای گران جانان و هوادار آنهاست

عارفان از دنیا و آنچه دروست گذشته‌اند اما گران جانان جویای دنیا هستند و متأسفانه
روزگار نیز به آنان بیشتر روی خوش نشان می‌دهد.

جانب اغیار دارد آن جفا جو بیشتر با گران جانان بود میل ترازو بیشتر

ز بس فتاد بر او سایه گران جانان چو چرخ روی زمین شد کبود ازین مردم

(صائب: ۲۲۲۶، ۲۷۶۴)

نتیجه

از مطالعه شواهد مورد استناد در این مقاله می‌توان این نتیجه را دریافت که عارفان،
مردمان روشن و آگاهی بوده‌اند که به مردمان و خدمت به آنها عشق می‌ورزیده‌اند. در این
میان عوامان ناآگاهی نیز بوده‌اند که به انسان‌ها ظلم و ستم روا می‌داشته‌اند. عرفا این
عوامان ناآگاه را که خودرأی و خود پسند، ظالم و ستمگر، نادان و بی‌دانش بوده‌اند
گرانان، گران باران و گران جانان خوانده‌اند و بدین گونه و با این صفات، آنان را از بقیه
جامعه جدا ساخته و مورد ریشخند و استهزا و گاه شماتت و سرزنش قرار داده‌اند.

فهرست منابع

- ۱- امیر خسرو دهلوی . (۱۳۸۰). دیوان. مصحح اقبال صلاح الدین. با مقدمه و اشراف محمد روشن. تهران: نگاه.
- ۲- امیر شاهی سبزواری. (۱۳۴۸). دیوان. مصحح سعید حمیدیان. تهران: ابن سینا.
- ۳- امیر معزی. (۱۳۶۲). دیوان. مصحح ناصر هیری. تهران: مرزبان.
- ۴- انوری ابیوردی، (۱۳۴۷). دیوان. مصحح محمد تقی مدرس رضوی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۵- اوحدی مراغه ای. (۱۳۶۲). دیوان. مصحح امیر احمد اشراقی. تهران: پیشرو.
- ۶- برومند سعید، جواد. (۱۳۷۴). مردم گرایی در عرفان (مجموعه مقالات کرمان شناسی). کرمان. مرکز کرمان شناسی .
- ۶- بیدل دهلوی . دیوان. مصحح خلیل الله خلیلی . تهران: بین الملل.
- ۷- حافظ. دیوان. مصحح محمد فزونی و دکتر قاسم غنی. تهران: زوار
- ۸- حزین لاهیجی. (۱۳۶۲). دیوان. مصحح بیژن ترقی. تهران: کتاب فروشی خیام.
- ۹- خاقانی شروانی. (۱۳۳۸). دیوان. مصحح ضیالالدین سجادی. تهران: کتاب فروشی زوار.
- ۱۰- دهخدا، علی اکبر. لغت نامه.
- ۱۱- سعدی. دیوان. مصحح محمد علی فروغی. تهران: جاویدان.
- ۱۲- سعدی شیرازی. شیخ مصلح الدین . گلستان . مصحح محمد علی فروغی . تهران : جاویدان .
- ۱۳- سلمان ساوجی. دیوان. مصحح مهرداد اوستا. تهران: کتاب فروشی زوار.
- ۱۴- سنایی غزنوی . (۱۳۵۹). حدیقه الحقیقه. مصحح مدرس رضوی . تهران : انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۵- سنایی غزنوی. دیوان. مصحح مدرس رضوی. تهران: کتابخانه سنایی
- ۱۶- سیف فرغانی. (۱۳۴۱). دیوان. مصحح ذبیح الله صفا. تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۷- شمس تبریزی. کلیات. مصحح محمد عباسی. تهران: امیر کبیر
- ۱۸- صایب تبریزی (جلد ۶). (۱۳۶۶). دیوان. مصحح محمد قهرمان. تهران: علمی و فرهنگی.

- ۱۹- طبیب اصفهانی. دیوان. مصحح مجتبی برزآبادی فراها نی. تهران: سنایی.
- ۲۰- عطار نیشابوری. (۱۳۷۴). دیوان. مصحح تقی تفضلی، تهران: علمی و فرهنگی .
- ۲۱- غالب دهلوی. (۱۳۷۶). دیوان. مصحح محسن کیا نی. تهران: انتشارات روزنه.
- ۲۲- فیض کاشانی. (۱۳۷۱). دیوان. تهران : انتشارات اسوه.
- ۲۳- قاسم انوار. (۱۳۳۷). دیوان. سعید نفیسی. تهران: کتاب خانه سنایی.
- ۲۴- قوامی رازی. (۱۳۳۴). دیوان. مصحح میرجلال الدین حسینی. تهران: چاپ خانه سپهر.
- ۲۵- کاظمی، داریوش. (۱۳۹۰). فرهنگ نامواره های عرفانی. دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمان.
- ۲۶- کلیم همدانی. (۱۳۶۹). دیوان . مصحح محمد قهرمان. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۲۷- محتشم کاشانی. (۱۳۷۹). دیوان . مصحح اکبر بهداروند، تهران: نگاه.
- ۲۸- منصور حلاج. (۱۳۶۵). دیوان . تهران : کتابخانه سنایی بهار
- ۲۹- نظیری نیشابوری . (۱۳۷۹). دیوان . مصحح محمد رضا طاهری. تهران: نگاه.
- ۳۰- واعظ قزوینی. (۱۳۵۹). دیوان. مصحح سادات ناصری. تهران : مطبوعاتی علی اکبر علمی.